

چپ نو و اسپینوزا: دلایل روی آوری نو مارکسیست‌ها و پسامارکسیست‌ها به اسپینوزا

موسی اکرمی

درآمد



باروخ اسپینوزا ۱۶۳۲-۱۶۷۷

فراز و فرود رویداشت به میراث فکری اسپینوزا را می‌توان در دو ساحت متفاوت ردیابی کرد، ساحت تاریخ فلسفه، و ساحت خوانش ویژه بر پایه‌ی علائق فکری ویژه. از همان دوران زندگی اسپینوزا از دو جبهه به او توجه شد: جبهه‌ی طیف رنگارنگ موافقان و دوستداران، و جبهه‌ی طیف رنگارنگ مخالفان و دشمنان. اگر از طرفداران او در هلند و فرانسه بگذریم، بیشترین توجه به اسپینوزا را در آلمان و اوسین دهه‌های سده هیجدهم و سده نوزدهم می‌بینیم. در این میان مارکسیسم سنتی نیز در چهره‌ی بنیادگذاران توجهی به اسپینوزا داشت که البته در ظاهر چندان آشکار نبود. در سده بیستم تدقیق در آثار اسپینوزا از دیدگاه‌های گوناگون نسبت به آثار دیگر فیلسوفان گسترده و ژرفای کم نظیری یافت. شماری از برجسته‌ترین کسانی که کوشیدند بخش‌هایی از فلسفه اسپینوزا را در تأیید یا تقویت

یا تکمیل مارکسیسم به کار برند عبارت‌اند از: اریش فروم، لویی آلتوسر، اتینن بالیبار، ژیل دلوز، فیلیکس گاتاری، آنتونیو نگری، مایکل هارت، پیتر ماشری، وارن مونتگ، هاسانا شارپ، و تد استولزه. اینان گفتنی است که شمار بیشتر نو مارکسیست‌ها، بر متن پسامدرنیسم، نه تنها از مارکسیسم سنتی گذر کرده‌اند بلکه به گونه‌ی پسامارکسیسم رسیده‌اند که جز در پاره‌ئی از مبانی متافیزیکی ماتریالیسم متجلی در دو عرصه طبیعت و تاریخ شباهتی به مارکسیسم کلاسیک ندارد.

رشد خوانش ویژه این آثار در نیمه دوم سده بیستم فزونی گرفت و در دو دهه سده بیست و یکم ادامه پیدا کرد. شاید بتوان گفت که خوانش اسپینوزا از سوی طیف مارکسیستی اندیشه‌ورزان غربی از کمیت و تنوع کیفی بیشتر برخوردار بوده است. این خوانش در ایران نیز، عمدتاً به صورت در ترجمه، بازتاب خاص خود را داشته است.

زمینه‌های توجه مارکسیسم سنتی، نو مارکسیسم و پسامارکسیسم به اسپینوزا

مارکس و انگلس در شرایطی بخش‌های گوناگون ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، در زمینه‌های گوناگون متافیزیکی و اقتصاد و جامعه‌شناسی و اخلاق و سیاست و فلسفه تاریخ را بر ساختند که برجسته‌ترین فیلسوفان و نویسندگان آلمان شیفته اسپینوزا بودند: لسینگ، هرر، هابنه، گوته، شلینگ، شلگل. آشکار است که بر متن چنین توجهی علی‌الاصول مارکس و انگلس از این ستاره درخشان فلسفه که اتفاقاً به جامعه یهودی تعلق داشته و از سوی جامعه یهودی سنتی به تندترین سرزنش‌ها طرد شده غافل نبوده‌اند، چنان که به طور مشخص می‌توان، برای نمونه، ذکر نام او را به تأیید در آنتی دورینگ و دیالکتیک طبیعت انگلس یافت. پس از انگلس مارکسیست برجسته‌ئی چون پلخانف نیز در کتاب تکوین نگرش نیز در ذکر نام اسپینوزا به (The Development of the Monist View of History) یگانه‌گرایانه در باره تاریخ انگلس استناد می‌کند. پس از این بنیادگذاران و مروجان آغازین مارکسیسم، مارکسیست‌ها از طیف‌های گوناگون به آثار

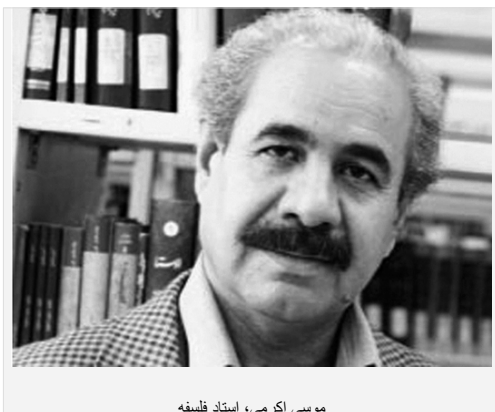
گوناگون اسپینوزا، بویژه به کتاب‌های اخلاق، رساله الهیاتی-سیاسی، توجه کرده‌اند. مهم‌ترین زمینه‌های مورد توجه اسپینوزاپژوهان در شرح و تفسیر و بازخوانی آثار او عبارتند از:

تأیید و تقویت ماتریالیسم در برابر ایدئالیسم و کوشش برای از میان بردن کاستی‌های جهان بینی ماتریالیستی با بهره ۱. گیری از مابعدالطبیعه و هستی‌شناسی اسپینوزا

بلافاصله پس از انتشار کتاب اخلاق، موافقان و مخالفان اسپینوزا، در مابعدالطبیعه و هستی‌شناسی آن قابلیت عظیمی را برای تأیید نگرش ماتریالیستی یا طبیعت‌گرایانه یافتند. دریافت یگانه‌گرایانه اسپینوزا از طبیعت و خدا که به صورت وحدت وجودی خدا و طبیعت در نگرش فلسفی ظهور کرد منبع سترگ فلسفی‌ئی را برای دفاع از ماتریالیسم در اختیار طیف گسترده و (immanence) به مقام درونمانی (transcendence) طرفداران آن گذاشت. تغییر جایگاه خدا از مقام ترافرازیستی یگانه کردن او با طبیعت گام مهمی برای ماتریالیست‌ها در تبیین خودآیینی و خودبستگی طبیعت در تغییر و تحولات درونی آن و پدیدآیی هستومندهای گوناگون طبیعی بر پایه اصل علیت جهانشمول بود. البته گفتنی است که اسپینوزا و طرفداران سخت‌کیش او می‌توانستند، و می‌توانند، با حذف خدا از طبیعت به شدت مخالفت کنند و طبیعت به معنای معمول کلمه در مقام بدون «طبیعت طبیعت-آفرین» (یا (natura naturata/nature natured) «طبیعت طبیعت-آفریده» (یا طبیعت طبیعی) را بدون حرکت، بدون هدف، ناپویا، و حتی فاقد هستی (natura naturans/nature naturing) طبیعت طبیعیاننده بینگارند. در عین حال ماتریالیست‌های تمام عیار همچنان ممکن است که با خوانش صرفاً دینی از حضور خدا در طبیعت اسپینوزا او را حذف کنند و هستی‌شناسی خود را بر پایه جوهر یگانه طبیعتی که به گونه‌ئی خودبه‌خودی دو جلوه یگانه خلایق و مخلوقیت را از ازل تا به ابد حفظ می‌کند در قالب ماتریالیسم ناب به نمایش گذارند و در برابر مخالفان این گونه خدازدایی یا ایده‌زدایی (مانند هگل) دلایل خاص خود را عرضه دارند. در اینجا لازم است اشاره کنم که برای نمونه کسی چون آنتونیو نگری حتی در بازشناسی گونه‌هائی از ماتریالیسم و همسنجی «ماتریالیسم مارکسیستی» با آنچه «ماتریالیسم اسپینوزائی» می‌نامد دومی را برخوردار از نیروی حیاتی و سرشاری ویژه می‌داند که می‌تواند ابزار توانمندی در اختیار کنشگر سیاسی قرار دهد.

بهره گیری از دترمینیسم تمام عیار اسپینوزایی ۲.

دترمینیسم تمام عیار اسپینوزایی که در علیت اکید و ضرورت وقوع همه رویدادها در چارچوب طبیعت‌گرایی تجلی می‌یابد دستاویز مابعدالطبیعی نیرومندی در توجه به قوانین طبیعت و برهان‌آوری برای امکانپذیری علوم طبیعی و تبیین علمی رویدادهای جهان به طور عام و واقع‌گرایی علمی به طور خاص است. در همین جا باید اشاره کرده که در دترمینیسم فراگیر اسپینوزا غایت یا غایت‌مندی نیز از جهان رخت برمی‌بندد تا جا برای رفتار خودآیینانه فردی و جمعی عقلانی انسان‌ها در راستای زندگی سعادت‌مندانانه باز شود.



موسی اکرمی، استاد فلسفه

امکان نقد دیالکتیک هگلی و فراروی از آن بر پایه نظریه علیت اسپینوزا ۳.

اثر مشترک لوئی آلتوسر و اتیئن (Reading Capital, 1968) نمونه مهمی از این موضوع را در کتاب خوانش سرمایه‌بالیار می‌توان یافت. آنان حتی در پیوند با عنوان کتاب خود اسپینوزا را نخستین کسی می‌دانند که پرسمان «خوانش»، و در

پی آن پرسمان «نگارش» را مطرح کرده است، چنان که از نظر آنان اسپینوزا نخستین کسی است که با عرضه نظریه‌ی در باره تاریخ، در نظریه‌ی پیرامون تفاوت میان امر خیالی و امر حقیقی ذات خوانش را با ذات تاریخ پیوند داده است.

نقد کتاب مقدس با بهره‌گیری از روش‌شناسی ویژه ۴.

این موضوع جایگاه مهمی در شناخت متون دینی را به اسپینوزا اختصاص داده که در مباحث مربوط به شناخت‌شناسی دینی، فلسفه دین، تاریخ ادیان، جامعه‌شناسی دین، الهیات خرافات، و کارکرد دین شمار زیادی از پژوهندگان، به‌ویژه پژوهندگان چپ، را متوجه روش‌شناسی اسپینوزا در دین‌پژوهی و متن‌پژوهی کرده است.

نفی انسان‌انگاری دیرین و دیرپا از ساحت الهیات و دستیابی به درکی فلسفی از خدا ۵.

این موضوع پیامدهای بسیاری برای دئیست‌ها، بویژه سوسیالیست‌های دئیست داشته است تا، به باور خود و طرفداران، ضمن پایبندی به خداباوری از پیامدهای باور به خدای ادیان دوری گزینند. شاید در اینجا لازم باشد اشاره کنم که به موازات نفی انسان‌انگاری الهیاتی از سوی اسپینوزا برای انسان‌گرایی فردگرایانه لیبرالیستی نیز در فلسفه او جایی نیست.

نقش مابعدالطبیعه و دین‌پژوهی اسپینوزا در سکولارسازی فلسفه سیاسی ۶.

این موضوع یکی از عوامل مهم روی آوری به اسپینوزا بوده است. اسپینوزا در پی ماکیاولی و هابز نقش مهمی در تعیین خاستگاه، سرشت، ساختار و کارکرد سیاست، و چگونگی پیوند نهاد سیاست با نهاد دین دارد. تفاوت مهم نگرش او با نگرش هابز به وضع طبیع، قانون طبیعی، و قرارداد اجتماعی جذابیت خاصی به اسپینوزا داده است.

تبیین اخلاق بر پایه هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و روان‌شناسی فلسفی ویژه ۷.

این تبیین هم تحلیل عقلی را می‌پذیرد هم با یافته‌های تجربی همساز قابل توجهی دارد، دستاویز هر فلسفه اخلاقی است که در بیرون از جهان را نفی می‌کند و استنتاج اصول (transcendent) بحث از مبانی اخلاق هر گونه خاستگاه ترافرازین اخلاق و رفتار اخلاقی را بر انسان‌گرایی ویژه استوار می‌سازد که خود در چارچوب هستی‌شناسی و خداشناسی‌ئی معنا دارد که در آن طبیعت و خدا چونان موضوع عشق معنوی انسان یگانه‌اند. در این اخلاق‌شناسی خاص است که تعاریف اسپینوزا از سود و زیان و نیک و بد و خوشایندی و بدآیندی و سعادت بنیادی طبیعت‌گرایانه-انسان‌گرایانه می‌یابند.

توجه به رفتار انسان‌ها بر پایه انسان‌شناسی و روان‌شناسی ویژه ۸.

اسپینوزا، بویژه در کتاب اخلاق، انسان‌شناسی و روان‌شناسی ویژه‌ی را عرضه می‌دارد که ضمن مطالعه عقلانی-تجربی در باره انسان و روان و رفتار او، هم از سطح روان‌شناسی فردی فراتر می‌رود گونه‌ئی روان‌شناسی ترافرازین را پدید می‌آورد که در عین حال به مطالعات واقعی‌گرایانه و تجربی-پسینی در باره انسان پایبند است. او در تبیین رفتار انسان بر پایه اصل صیانت نفس از یک سو و اثبات لزوم برخورداری از عقلانیت رفتاری از سوی دیگر دستگاه اخلاقی‌ئی را پدید می‌آورد که ضمن برخورداری از تمایز با اخلاق سرچشمه گرفته از هر گونه منبع فراطبیعی و فرانسانی با اخلاق فلاتونی-ارستویی نیز تفاوت دارد. این اخلاق هنجارهایی را در چارچوب رفتار عقلانی در اختیار قرار می‌دهد که از سوی مارکسیست‌ها دستمایه خوبی برای ترسیم چهره انسان تراز نوین مارکسیستی تلقی شده است. نگاه اخلاقی مارکس به انسان و ترسیم چهره انسان آرمانی، آن گونه که به‌ویژه در آثار جوانی او توصیف و تحلیل و تبیین شده از نمونه‌هایی است که مارکسیست‌های سده بیستم و سده بیست و یکم به آن توجه کرده‌اند. من به دو نمونه اشاره می‌کنم. نخستین نمونه کتاب کوچک و پرفروشی است که در آن فروم می‌کوشد بر پایه (Marx's Concept of Man, 1961) «اریش فروم به نام «برداشت مارکس از انسان نوشته‌های آغازین مارکس (به‌ویژه دستنوشته‌های اقتصادی و فلسفی، 1844) تصویر فیلسوفی انسان‌گرا و حتی

آوری گسترده دهه‌های 1940 و 1950 به آثار اگزیستانسیالیستی و بر متن روی) اگزیستانسیالیست از مارکس به دست دهد هم آن برداشت مارکس از انسان و هم این خوانش فروم از مارکس را تا حد زیادی می‌توان بازتاب (آثار آغازین مارکس تأثیر اسپینوزا هم بر مارکس و هم بر فروم دانست. به باور من اگر هربرت مارکوزه در جامعه‌شناسی و تحلیل رفتار اجتماعی انسان‌ها می‌کوشد تا آمیزه‌ای از اندیشه‌های مارکس و فروید را به کار ببرد، اریش فروم در روان‌شناسی و تحلیل رفتار فردی اندیشه‌های مارکس و اسپینوزا را در هم می‌آمیزد، هر چند نباید تأثیر ارسطو و رواقیان را هم بر اسپینوزا و هم بر مارکس نادیده گرفت

دومین نمونه مقاله‌ای از تد استولزه است با عنوان «اخلاقی برای مارکسیسم: نظر اسپینوزا در باره نیرومندی شخصیت» (2014) که در آن نویسنده با استنادات درخور به اسپینوزا (به‌ویژه این حکم مشهور او در کتاب اخلاق که «گستره حق طبیعی انسان به اندازه گستره میل و قدرت او است») و مارکس و مارکسیست‌های جدید می‌کوشد مبانی فلسفی-اخلاقی رفتار شجاعانه انسان به طور عام و انسان مارکسیست به طور خاص را در اندیشه‌ورزی و کنشگری سیاسی رادیکال و شورشگری و ایستادگی در برابر بیدادگری به دست دهد

گذر از سوژه‌باوری دکارتی و درک فردگرایانه از سوژه ۹.

انسان‌شناسی و روان‌شناسی اسپینوزا از این ظرفیت برخوردارند که سوژه باوری فردگرایانه دکارت را به برداشتی از انسان چونان موجودی اندیشه‌ورز و کنشگر در مجموعه‌ای از روابط علی-معلولی طبیعی و اجتماعی تبدیل کنند. انسان دکارتی در تفرد خود گرفتار است، در حالی که انسان اسپینوزایی در جامعه حضور دارد و در پی تحقق خوشبختی خود به دنبال خوشبختی جامعه است، جامعه‌ای که امر سیاسی و دموکراسی برای آن از نقش اساسی برخوردارند تا بهترین پیوند شبکه‌یی را میان افراد یا سوژه‌هایی که تحت تأثیر یکدیگر تعین و تشخیص و هویت می‌یابند برقرار سازند. نومارکسیست‌ها تا بدانجا پیش رفته‌اند که اسپینوزا را مدرن‌ترین فیلسوف کلاسیک و نوشته‌های او در فلسفه سیاسی را مانیفست‌های دموکراسی، و دموکراسی تمام عیار اسپینوزا را بهترین ابزار مقاومت و مبارزه در برابر سرمایه‌داری شمرده‌اند. بدین سان هستی اجتماعی انسان در چارچوب عام مارکسیستی به گونه‌ای دقیق‌تر، در تأثیر و تأثر با عوامل گوناگون تشکیل دهنده زیست-جهان طبیعی و اجتماعی او، نگریسته و بررسی می‌شود. نومارکسیست‌ها با بهره‌گیری از عناصر ذی‌ربط فلسفه اسپینوزا از مدرنیته و فلسفه‌ورزی در سنت فلسفه مدرن فراتر می‌روند و به جریان پسامدرنیسم می‌پیوندند. فزون بر این، نومارکسیست‌ها و پسامارکسیست‌ها بر پایه گذر از فردگرایی سوژه‌گرایانه می‌توانند نگاهی به انسان و رفتار او در جامعه داشته باشند که از یک سو از چارچوب لیبرالیسم فراتر می‌رود، و از سوی دیگر انسان را به مقام براندازی نظام موجود برمی‌کشد (آن گونه که اسپینوزا با عینک آنتونیو نگری خوانده می‌شود)

نقد ایدئالیسم هگلی و دیالکتیک هگلی ۱۰

با این نقد شاهد این بوده‌ایم که نومارکسیست‌ها و پسامارکسیست‌ها به تدریج پیوند میان مارکس با هگل را سست کرده اسپینوزا را به جای هگل نشانده‌اند. همچنین اینک شرایطی فراهم شده که روی‌آوردگان به ماکس وبر در ارجحی به عنصر فرهنگ و نقد رابطه مارکسیستی میان روستا و زیرساخت، بیشتر و بیشتر به اسپینوزا روی آورده‌اند

ویژگی‌های انسان اسپینوزایی ۱۱.

انسان اسپینوزایی که رفتار اخلاقی‌اش ناشی از عقلانیت است در جامعه دموکراتیک در پی خوشبختی است که در عشق عقلانی انسان‌ها به یکدیگر و نیکخواهی نسبت به همگان و همکاری همگانی و مدارا با دیگران و آزادی اندیشه و پرهیز از

خسونت، و لذت‌جویی عقلانی و طلب شادی تجلی می‌یابد. چنین انسان و چنین جامعه‌ئی برای بسیاری از پسامارکسیست‌ها جذابیت خاصی دارد. گفتنی است که اسپینوزاییان راست‌کیش این همه را در پرتو عشق عقلانی به خدا ممکن می‌دانند.

تبیین رضایت از بردگی ۱۲.

به عنوان نمونه مهمی از کاربست روان‌شناسی اسپینوزایی باید به کوشش اقتصاددانی چون فردریک لوردون در کتاب در باره (Of Labor and Human Bondage: Spinoza, Marx, and the "Willing Slaves" of Capitalism) اشاره کرد که در تحلیل سرمایه‌داری جدید و تبیین عدم مقابله کارگران با آن می‌کوشد کاستی تحلیل مارکسیستی بر پایه تضاد میان شیوه تولید و نیروی تولید را از میان بردارد. او با بهره‌گیری از انسان‌شناسی اسپینوزا نشان می‌دهد که چرا کارگران چنان در پی بردگی و بندگی خوداند که گویی در پی رهایی خویش‌اند، و چرا علی‌رغم این بردگی و بندگی به سر کار خود می‌روند تا به جای کوشش برای براندازی نظام سرمایه‌داری نیروی کار خود را بفروشند.

واپسین سخن

بدین سان نومارکسیست‌ها و پسامارکسیست‌ها با خوانش‌های متنوع نوشته‌های نسبتاً کم‌حجم ولی بس عمیق و دقیق اسپینوزا (در متافیزیک و انسان‌شناسی و اخلاق و سیاست و دین) که هر زمان و هر مکان خوانش جدیدی را اجازه می‌دهند کوشیده‌اند و می‌کوشند تا از سطح تاریخ فلسفه و صرف تأثیرگذاری کم یا بیش اسپینوزا بر مارکس و انگلس فراتر رفته از میراث فکری اسپینوزا در این زمینه‌ها بهره‌گیرند.

درک هر چه روشن‌تر و ژرف‌تر برخی از مسائل طرح شده در مارکسیسم (۱)

پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی که در مارکسیسم کلاسیک مطرح شده‌اند ولی این مارکسیسم یا خود بدان پاسخ نداده یا نمی‌تواند (۲) بدان‌ها پاسخ دهد.

پاسخ‌گویی به مسائلی که اصولاً در مارکسیسم کلاسیک مطرح نشده‌اند بلکه جدیداند (۳)

آشکار است که من در اینجا به داوری در باره میزان موفقیت نومارکسیست‌ها و پسامارکسیست‌ها در بهره‌گیری از اسپینوزا نمی‌پردازم.

این کوشش‌های فکری در کشور ما نیز بازتاب‌هایی داشته‌اند که مهم‌ترین تجلی آن‌ها در عرصه ترجمه بوده است. اگر روی‌آوری به اسپینوزا و دستاوردهای اسپینوزاپژوهی نومارکسیست‌ها و پسامارکسیست‌ها تا اندازه‌ئی جلوه‌ئی از گونه‌ئی مُد زمانه بوده باشد، بی‌گمان بیشتر نتیجه دغدغه‌مندی اندیشه‌ورزان کشورمان در جستجوی راه‌حلهائی برای شماری از مشکلات و مسائل جدی کشور بوده است تا، همچون اندیشه‌ورزان غربی، بتوانند گره‌هایی را از کارهای فروبسته کشور در زمینه‌های متافیزیک و انسان‌شناسی و اخلاق و سیاست و دین بگشایند.

نشر نخست در شماره نروزی فرهنگ امروز (ش. ۲۵)